

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیر نی: شرح مثنوی معنوی

شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی

تهیه و تدریس: دکتر سلیمان پناه

جلسه 5: یکشنبه 6- 12 - 1385، هجری شمسی، 7 - 2 - 1428 هجری قمری، 25 - 2 - 2007 میلادی

بنا به نقل شمس الدین احمد افلاکی صاحب "مناقب العارفين"، هیجده بیت فوق را مولانا پیش از استدعای حسام الدین چلبی سرود و خود نوشت، و بقیه مثنوی را به درخواست حسام الدین سرود، و بر او می خواند، و او آن را مکتوب می کرد. گویا با

پس سخن کوتاه باید والسلام

در نیابد حال پخته هیچ خام

می رفت که سکوت اختیار کند چه،

رازها دانسته و پوشیده‌اند

عارفان که جام حق نوشیده‌اند

مهر کردند و دهانش دوختند

هر که را اسرار کار آموختند

(د 5)

لیک شوق و عشق حسام الدین آمد و اختیار از وی، و مهر از دهان را بر گرفت به مصداق:

عشق آمد لابلالی اتقوا

شد چنین شیخی گدای کو به کو

عشق ساید کوه را مانند ریگ

عشق جوشد بحر را مانند دیگ

عشق لرزاند زمین را از گزاف

عشق بشکافت فلک را صد شکاف

بهر عشق او را خدا لولاک گفت

با محمد بود عشق پاک جفت

پس مر او را ز انبیا تخصیص کرد

منتهی در عشق چون او بود فرد

کی وجودی دادمی افلاک را

گر نبود بهر عشق پاک را

(د 5)

چند باشی بند سیم و بند زر

1. بند بگسل باش آزاد ای پسر

(1) **معنی بیت:** "بند بگسل" یعنی خود را از تعلقات آزاد کن! "ای پسر" خطاب به سالک و مرید نو پاست که فرزند حقیقی ولی

مرشد است. راجع به پدر و مادر حقیقی و فرزند حقیقی، در آینده این شاء الله با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت. "چند باشی بند سیم و بند زر" اشاره به دو مصداق از مصادیق بندهای فراوانی است که بر دست و پا و جان و دل مردمان است.

(2) **شرح بیت:** در این بیت حسام الدین، و هر سالک دیگری را که در صدد ترک خامی و نیل به مقام پختگان عشق حق تعالی

می باشد، تشویق و ارشاد می فرماید به قطع تعلق از ماسوی الله چه این نار کبرایی است که وجود مجازی سالک و صفات و آثار او را به آتش می کشد و محو می کند. مرحوم حکیم سبزواری در شرح این بیت می فرماید: یعنی، از رقیبت کونین به مقام حریت و طرح کونین، و خلع نعلین گام بردار، که ظرفیت تو وسیع شود و الا اگر بریزی بحر را ...

(3) **تذکری:** این بیت تشویقی به رهایی از قیود، و محدودیت ها، و تعلقات، که رنج و درد آن را سالک چون سوختن تجربه می

کند. قطع تعلقات با تجلیات قهری و ناری خدای سبحان بر بنده صورت می گیرد. با قطع تمامی بندهاست که مقام حریت و آزادگی تحصیل می شود. این بیت بیشتر تشویقی است به پا در این راه نهادن تا لطف حق دستگیر شود بقیه راه پیموده شود.

(4) **خلع نعلین:** مرحوم حاجی سبزواری از "خلع نعلین" سخن گفت. آن اشاره است به خطاب خدای متعالی به موسی علیه

السلام چون به وادی مقدس وارد شد. حکایت آن در قرآن کریم چنین آمده است:

وَهَلْ أُنَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِبَقَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى

النَّارِ هُدًى قَلَمًا أَتَاهَا نُودِي يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (9-12: 20 طه) (و آيا

خبر موسی به تو رسیده است هنگامی که آتشی دید و به خانواده خود گفت درنگ کنید زیرا من آتشی دیدم امید که پاره‌ای

از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه یابم؟ پس چون بدان رسید، ندا داده شد که ای موسی: همانا منم پروردگار تو!

بر کن کفش هایت را که تو به وادی مقدس طوی می باشی!)

عارف محقق مولی عبدالرزاق قاسانی در تفسیر این آیات می فرماید:

"إِذْ رَأَى نَارًا" (چون آتشی را دید) آن همان روح القدس بود که از او نور در نفوس انسانی تابیده می شود، آن را با بینش

چشم بصیرتش با نور هدایت دید، "فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا" (پس، گفت به خانواده خود) یعنی، به قوی نفسانیش، "امْكُثُوا"

(مکث کنید) یعنی، ساکن شوید، حرکت نکنید زیرا سیر به عالم قدسی [ختم] می گردد، و متصل می شود به آن با این قوی

بشری از حواس ظاهری و باطنی که بدان مشغول بودند، "إِنِّي آنَسْتُ نَارًا" یعنی، آتشی را می بینم، "لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا

بَقَسٍ" (باشد که پاره ای از آن را برای شما بیاورم) یعنی، هیبتی نوری اتصالی را که با آن همه شما سود برید و نورانی

گردید و فضیلتی برای ذاتش باشد، " أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى " (یا بر آتش، هدایتی یابم) یعنی، کسی را یابم که مرا با علم و معرفتی که موجب راه یافتن به حق است هدایت کند. یعنی، اکتساب کنم با اتصال به آن هیئتی نوری یا صوری علمی را، " فَلَمَّا أَتَاهَا " (پس، چون نزد آن آمد) { یعنی چون بدان متصل گردید، " نُودِيَ " (ندا داده شد) از وراء حجب ناری، که همان سرادقات عزّت و جلال باشند که بدانها محتجب است حضرت الهیه، " يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ " (ای موسی همان منم ربّ تو) که محتجب است به صور ناریت، که یکی از أسرار جلالی است که در تجلی می کند، " فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ " (بر کن نعلین خویش را!) یعنی، نفس و بدنت، یا هر دو عالم زیرا چون از آندو مجرد شود، از دو عالم مجرد گردد. یعنی، همانگونه که مجرد شدی با روح و سرّت از صفات و هیئات آندو تا متصل گردیدی به روح القدس، و مجرد شدی با قلب و صدر از آندو با قطع علاقه کلی، و محو آثار، و فناء از صفات و أفعال. آندو را "نعلین" نامید، "نوبین" (دو جامه) ننماید زیرا تا از ملابست آنها مجرد نشده بود، متصل به عالم قدس نمی شد حال آنکه حال حال اتصال بود، و فقط امر فرمود او را به انقطاع به سوی بالکل چنانچه فرمود، " وَنَبِّئْهُ إِنَّهُ نَبِّئِيلاً " (73:8 المزمّل) (منقطع ساز خود به سوی منقطع ساختنی نیکی و کامل). پس، گویا باقی مانده بود در او برای آندو، و تعلق داشت به آندو که در گل نگه داشته بود قدمش را، که جهت سفلی قلب است، که صدر نامیده می شود، و آندو بعد توجه روحی و سرّی به سوی عالم قدس بودند. پس، او را امر فرمود به بریدن از آندو در مقام روح، برای همین، علت و جوب خلع را چنین بیان فرمود، " إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى " (همانا تو به واد مقدّس طوی می باشی) یعنی عالم روح که منزّه است از آثار تعلق و هیئات لواحق و علائق مادی، طوی نامیده می شود بخاطر طیّ أطوار ملکوت و أجرام سموات و ارضین تحت آن.

(5) **کمال انقطاع الی الله در مناجات شعبانیه:** در مناجات شعبانیه که از امیر المؤمنین علیه السلام است، و روایت شده است که دیگر ائمه اهل البیت علیهم السلام نیز آن تلاوت می کرده اند، به این مقام آزادی کامل چنین اشاره شده است:

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَيِّرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلِّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَلَا حَظَّتْهُ فَصَعِقَ لَجَلَالِكَ فَنَاجَيْتُهُ سِرًّا وَعَمَلْتُ لَكَ جَهْرًا

(خدایا ببخش مرا انقطاع کامل به سوی خودت! و دیده های دلمان را به نور نگرستن به سوی خود روشن گردان تا دیده های دل پرده های نور را پاره کند و به مخزن اصلی بزرگی و عظمت رسد، و ارواح ما آویخته به عزت قدست گردد! خدایا قرار ده مرا از کسانی که او را خواندی، و پاسخت داد، و در معرض توجه قرارش دادی و او در برابر جلال تو مدهوش گشت، و از این رو در پنهانی با او به راز گویی پرداختی ولی او آشکارا برایت کار کرد.)

(6) **اشاره از به مقام حریت کامل:**

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

2. گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گنجد قسمت یک روزه ای

(1) **معنی و شرح بیت:** اگر دریا را در کوزه بریزی، چقدر در آن می گنجد از آن آب بیکران؟ خود پاسخ می دهد: به اندازه مصرف یک روز آب. بسیاری از شارحان این بیت را مثالی برای بی حاصلی حرص و آز در جمع آوری سیم زر دانسته اند لیکن حکیم سبزواری آن را بیان علت امر به گسستن بنده قطع تعلقات از جهت دیگری می دانند. رهایی از بنده را عامل شرح صدر، و سعه وجودی، افزایش ظرفیت سالک برای تلقی هر چه بیشتر معارف و حقایق می داند. بنابر این، این بیت نیز مانند:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

و

محرم این هوش جز بیهوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

می باشد.

3. کوزه ای چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد

(1) **معنی و شرح:** تشبیه فرمود وجود حریصان به سیم و زر و در بندان به عالم طبیعت را به کوزه ای محدود که به همه محدودیتش، هرگز پر نمی شود. حریصان همواره چشم می اندازند به این و آن، ولی هیچگاه سیر نیز نمی شوند لیکن صدف که قانع گشت به چند قطره آب، پر در شد. قناعت از دنیا موجب افزایش ظرفیت معنوی انسان می شود. بابا طاهر نیز می گوید:

زدست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده ببند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

(2) **چند قول:** نقل شده است که یکی از عرفا گفت: کسی که سه چیز را بدون سه چیز بخواهد کذاب است. کسی که ادعای حب جنّت کند بدون انفاق مالش، او کذاب باشد، و کسی ادعای محبت الله کند بدون ورع از محارم الله، او کذاب است، و کسی که ادعای محبت نبی علیه السلام کند، بدون محبة فقراء، او کذاب است، و هر چه عبد در عبادت الله و طاعت او بیشتر رود، قریب به او زیادت، گردد و بعدش از کید شیطان بیشتر. از معروف کرخی راجع به طائعين الله پرسش شد که چگونه قادر بر طاعت شدند. گفت: به خروج دنیا از قلوبشان، اگر آن در قلوبشان می بود، هیچ یک از سجده هایشان صحیح نمی بود. جلال الدین رومی قدس سره گفته است:

هر که از دیدار برخوردار شد
چشم نرگس را ازین کرکس بدوز
ذکر حق کن بانگ غولا نرا بسوز
این جهان در چشم او مردار شد

4. هر که را جامه ز عشقی چاک شد

(1) **معنی و شرح بیت:** هر کسی از شور عشق یک جامه هم اگر دریده باشد، از حرص و هر عیبی به کلی پاک شده باشد. از اینجا شروع می فرماید به تمجید عشق چرا که درمان بیماری حرص و آز و تعلقات دنیوی عشق است. تنها با عشق است که می توان از خود و هر چه غیر معشوق است رها شد. گفته اند که این اشاره است به دریدت جامه خود خواهی در عشق. سعدی نیز در مورد نشان عشق می گوید:

منزل عشق از جهانی دیگرست
بر سر بازار سربازان عشق
مرد عاشق را نشانی دیگرست
عقل می گوید که این رمز از کجاست
زیر هر داری جوانی دیگرست
کاین جماعت را نشانی دیگرست

5. شاد باش ای عشق خوش سودای ما

(1) **معنی و شرح بیت:** گفته اند: "سودا" یکی از اخلاط چهارگانه، یعنی صفرا، سودا، بلغم، و خون، می باشد، که افزونی آن موجب خیالات واهی و امراض روانی می باشد. "علت" بیماری است. در اینجا مولانا طعن می زند بر کسانی که احساسات لطیف اهل عارفان بالله را نوعی مالیخولیا و بیماری روانی می دانند، و می گوید: ای عشقی که در ما خیالات خوش بر می انگیزی شاد باش که تو طبیب همه امراض ما هستی. مرحوم حکیم سبزواری می فرماید: [فرمود:] "شادباش ای عشق ... [زیرا] از مقالات عرفاست که إذا تمّ العشق فهو الله. و این قرع سمع کس نکند چه این مثل آن مقاله است که حکما فرموده اند موافق آنچه در شرایع الهیه است که صفات حقّ تعالی عین ذات اوست، و از آن جمله اراده است و اراده همان عشق است.

6. ای دوی نخوت و ناموس ما

(1) **معنی و شرح بیت:** "نخوت" خود بینی و خود نمایی است، "ناموس" در اینجا به معنای آوازه و نام نیک و خوش نامی در میان خلق است، که همراه با ریا و خودنمایی است. عشق درمان همه امراض نفسانی است. افلاطون و جالینوس حکیم و طبیب بنام یونان باستان بودند. عاشق با عشق از هر دانشمند و پزشکی بی نیاز می شود، در نیازهای علمی و جسمی خود احتیاجی به غیر معشوق ندارد.

7. جسم خاک از عشق بر افلاک شد

(1) **معنی و شرح بیت:** "جسم خاک" می تواند جسم خاکی باشد، که در معراج اولیاء الهی مانند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر آسمان رفت. بعضی دیگر از شارحان ترفیع حضرت عیسی علیه السلام، که در آیه 158 سوره مبارکه نساء بدان اشاره شده است، و به رفعت مکانی حضرت ادریس علیه السلام، که در آیه 57 سوره مبارکه مریم بدان اشاره شده است، را نیز مصداق این بیت دانسته اند. بهتر آن است که این اشاره به سریان عشق در تمامی موجودات، و حرکت حیّی در ذات موجودات بدانیم. این با مبنای حرکت جوهری، و جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس سازگار تر است. علاوه بر آنکه، مولانا خود اطوار عروج انسان را در دفتر چهارم چنین توضیح می دهد:

آمده اول به اقلیم جماد
سالها اندر نباتی عمر کرد
وز جمادی در نباتی اوفتاد
نامدش حال نباتی هیچ یاد
وز جمادی یاد نورد از نبرد
وز نباتی چون به حیوانی فتاد

جز همین میلی که دارد سوی آن
هم چو میل کودکان با مادران
هم چو میل مفرط هر نو مرید
جزو عقل این از آن عقل گلست
سایه‌اش فانی شود آخر درو
سایه‌ی شاخ دگر ای نیکبخت
باز از حیوان سوی انسانیش
هم چنین اقلیم تا اقلیم رفت

و نیز در دفتر سوم فرمود:

خاصه در وقت بهار و ضیمران
سر میل خود نداند در لبان
سوی آن پیر جو انبخت مجید
جنبش این سایه زان شاخ گلست
پس بداند سر میل و جست و جو
کی بجنبد گر نجنبد این درخت
می‌کشید آن خالق‌ی که دانیش
تا شد اکنون عاقل و دانا و زفت

از جمادی مردم و نامی شدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
حمله‌ی دیگر بمیرم از بشر

وز نما مردم به حیوان برزدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
تا بر آرم از ملایک پر و سر

2) در رقص آمدن کوه: چنانچه در بیت بیشتر توضیح می‌دهد، اشاره است به رفتن حضرت موسی علیه السلام به ملاقات خدای سبحان در طور سینا، که در سوره مبارکه اعراف آمده است. نزد اهل عرفان "طور" (کوه) به اشاره به بدن، و منیت، و بقیه‌های وجود موهوم نفسانی می‌باشد. "در رقص آمدن کوه" می‌تواند اشاره باشد سیر عروجی جسم مادی تا ملاقات خدا که در آنجا به رقص در می‌آید و متلاشی می‌شود.

8. عشق جان طور آمد عاشقا

طور مست و خر موسی صاعقا

1) معنی و شرح بیت: "صاعقا" از "صعق"، مدهوش شدن است. یعنی، ای عاشق بدان که کوه (بدن) که به رقص آمد به سبب آمدن موسی (جان، روح) نزد آن بود. از این ملاقات کوه مست شد، و موسی مدهوش شد. اشاره است به آیات سوره مبارکه اعراف:

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأْتَمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَفَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (7:142-143)

(و با موسی سی شب وعده کردیم، و آن را به ده شب دیگر کامل کردیم، و وعده پروردگارش چهل شب تمام شد. موسی به برادر خویش هارون گفت: میان قوم من جانشین من باش و به اصلاح کارشان پرداز و طریقه مفسدین را پیروی مکن! و چون موسی به وعده گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا خودت را به من بنما که ترا بنگرم، گفت: هرگز مرا نخواهی دید ولی به این کوه بنگر اگر بجای خویش برقرار ماند شاید مرا توانی دید و همینکه پروردگارش بر آن کوه جلوه کرد آن را متلاشی نمود و موسی مدهوش بیفتاد و چون به خود آمد گفت: منزه‌ی تو، سوی تو باز می‌گردم و من اولین مؤمن هستم)

اهل عرفان "صعق" را همان فناء در حق هنگام تجلی ذاتی دانسته اند که با سُبُحات خویش ما سوی الله را خود می‌سوزاند. این عشق و شوق که در همه عالم سریان دارد بخاطر است که همه چیز مظهر جان جانان است. عطار:

جان نهان در جسم و تو در جان نهان
ای نهان اندر نهان ای جان جان

9. با لب دمساز خود گر جفتمی

همچو نی من گفتنیها جفتمی

1) معنی و شرح بیت: بیان سرّ سربسته سخن گفتن مولانا و عدم افشاء اسرار عشق. یعنی، نمی‌توان شرح بیشتری از عشق دهم چرا که هم رازی ندارم. اگر شنونده محرمی و هم دردی می‌یافتم، مانند نی که چون با لب نوازنده ای جفت شود، نغمه ساز کند، من نیز اسرار می‌گفتم.

حافظ نیز در کتمان سرّ از نا محرمان، چنین می‌گوید:

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت
عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد
مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

چه جاي صحبت نامحرم است مجلس انس

گوش نامحرم نباشد جاي پيغام سروش

سر پياله بپوشان كه خرقه پوش آمد